نعمت ولایت

ایجاد انگیزه:

بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و لعنة علی اعدائهم. یکی از نعمتهای خاصی که خدای متعال به ما ارزانی داشته، نعمت نبوت و ولایت است. خدای متعال این وجودهای مقدس را در لباس بشربه سوی ما فرستاده تا با ما همنشین شوند و راه ما را به سوی خدا هموار کنند. این بزرگان کسانی بودند که جایگاهشان فراتر از عالم ملائکه بود. پیغمبر گرامی(ص) به معراج رفتند و به مقامی دست یافتند که هیچ ملک و هیچ پیامبری راه نیافت و دوباره برگشتند و با خاکیان هم صحبت شدند تا دست آن ها را بگیرند. بنابراین این نعمت، بزرگترین نعمت خداست که هیچ یک از نعمت هایی که خدای متعال به ما عنایت کرده به این اندازه گران قیمت نیست. در روایات معصومین مکرر به این مطلب توجه داده شده که نعمت حقیقی ولایت است.ذیل آیه «ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعيمِ»(تکاثر/8)، شما در روز قیامت بازخواست می شوید و از نعمتی که به شما داده شده سئوال می کنند؛ روایات متعددی از معصومین علیهم السلام نقل شده که مضمونش همین است.

متن و محتوا:

**ولایت مهم ترین نعمت الهی**

روایتی از امام رضا(ع) به این شرح است؛ امام رضا(ع) در مجلسی نشسته بودند که علمای اهل سنت هم بودند، ایشان فرمودند خدای متعال در این دنیا نعیم قرار نداده، بعضی از آنها اعتراض کردند پس این آیه قرآن («ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعيمِ»(تکاثر/8)) معنایش چیست که خدای متعال می فرماید در روز قیامت از شما درباره نعیمی که به شما دادند سوال می کنند؟ حضرت فرمودند: بزرگان شما این نعیمی که در این آیه است این گونه معنا کرده اند که این ها همان نعمت های ظاهری دنیوی هستند. خدای متعال در صحنه محشر ما را متوقف می کند و از این نعمت ها سوال می کند. ولی بعد حضرت فرمودند که امام صادق(ع) جد من وقتی این حرف زده شد ناراحت شدند و فرمودند که شما این کار را بر خودتان زشت می دانید که مهمانی را دعوت کنید، برای او سفره رنگینی بیندازید، بعد از این مهمان درمورد آن چه خورده و آشامیده سوال و جواب کنید، چطور کاری را که برای خودتان زشت می دانید بر خدای متعال روا می دارید؟

نکته ای که مهم است این است که خدای متعال مارا در مهمانی خانه خودش آورده. همه این عوالم ضیافت خانه خداست. عالم دنیا، برزخ، بهشت، اینها همه ضیافت خانه های خداست و ما همه مهمان های خدا هستیم، منتها این مهمانی گاهی عام است و گاهی مثل ماه رمضان خاص است که خداوند سفره رنگین دیگری انداخته؛«شَهْرُ رَمَضانَ الَّذي أُنْزِلَ فيهِ الْقُرْآنُ»(بقره/185)، البته سفره ضیافت خداهمیشه هست و ما همیشه مهمان خدا هستیم. ما قبل از این هم که وارد این دنیا شویم این چشم، گوش، زبان، غریزه و جهاز هاضمه را ند اشتیم و نمی دانستیم خدای متعال این نعمت های رنگین را برای ما فراهم کرده. الان هم نسبت به قیامت همین طور است نمی دانیم که خدا برای ما چه چیزی در نظر گرفته «فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ»(سجده/17)، آنچه خدا برای متقین در نظر گرفته همان نور چشمی های خاص هیچ کسی از آن ها باخبر نیست.

و در ادامه حدیث حضرت فرمود: خدا هیچ وقت شما را در آن صحنه سخت قیامت سر پا نگه نمی دارد(در بعضی روایات دارد گاهی آنقدر صحنه سخت می شود که خورشید می تابد؛ انسان ها عرق می کنند و بعضی تعبیرها این است «قَدْ أَلْجَمَ‏ النَّاسَ‏ الْعَرَقُ يَوْمَئِذ»( بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏7، ص: 232)الجم الناس را بعضی معنا کرده اند که عرق تا دهانشان می آید) این را در باب خدای متعال نگویید، گفتند: آقا پس این آیه چه می گوید فرمود: نعیم ولایت است.

نعمت ولایت است که خدا از آن سوال می کند. این نعمت گران قیمت است که اگر کسی نسبت به آن کسی ترک اولی هم کند -نه گناه- خدا از او نمی گذرد. گاهی درمورد پیغمبری نقل شده نسبت به امر ولایت نبی اکرم و اهل بیتش که همان ولایت خداست؛ یک ترک اولی می کرده، آن وقت خدای متعال چون پیغمبر بودند مجازات های سختی برایشان در نظر می گرفت.

**تفاوت نعمت های مسلمین با نعمت های ظاهری کفار**

این نعمت ولایت از آن نعمت هایی است که بی دلیل به کسی نمی دهند. نعمت های دنیایی را خدای متعال به کافران هم داده، گاهی بیشتر از ما هم داده و در قرآن هم این مطلب هست؛ که اگر ما تحمل می کردیم "دنیای کفار را از این هم آبادتر می کردیم". اما چون ما مسلمان ها اگر خداوند کمی بیش تر نعمت به کفار بدهد، احساس می کنیم که حق آن طرف است و آن وقت می لغزیم؛ خداوند رعایت ما را کرده و سفره کفار را خیلی رنگین نکرده، «وَ لَوْ لا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً لَجَعَلْنا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفاً مِنْ فِضَّةٍ وَ مَعارِجَ عَلَيْها يَظْهَرُون»(زخرف/33)، اگر نه آن بود که مردم یک امت می شدند، همه آن ها یک دین می شدند و مومنین و مسلمان ها از دینشان بر می گشتند و در امت کفار وارد می شدند، خدای متعال برای آنهایی که سر سفره رحمت او نشستند و به او کفر می ورزند بیش از این می داد. آنقدر به آنها می داد که سقف های خانه هایشان را از نقره و جواهرات بسازند. بنابراین این نعمت های دنیوی فراوان است و به کفار هم می رسد. ولی آن نعمت حقیقی که خدای متعال ارزش برایش قائل است نعمت ولایت است. خداوند می فرماید: اگر کسی وارد به محیط ولایت ما شد وارد نعیم حقیقی شده، وارد جنت شده و اگر وارد ولایت ما نشد وارد نعیم نشده. کفار و فساق گمان می کنند بسیار بهره مندند. اما در واقع آنهایی که به نعمت ولایت می رسند آنها به نعیم خدا راه پیدا کردند.

ولایت با دیگر نعمت ها قابل مقایسه نیست. این نعمت صراط ماست برای رسیدن به معرفت خدا، محبت خدا و مقام رضوان. این هیچ رابطه ای با خوردنی ها و آشامیدنی ها ندارد. این ها را جهنمی ها هم در جهنم می خورند «وَ لا طَعامٌ إِلاَّ مِنْ غِسْلين»(حاقه/36)، آب گرم، چرک و خون و از شجره زقوم می خورند. در دنیا هم رزقشان به همین صورت است.

**محبت جاودانه معصومین به بندگان خدا**

آن چه که نعمت ها را به نعمت گوارا تبدیل می کند، ولایت ائمه(ع) و ولایت نبی اکرم است. خدای متعال آن ها را ولی ما قرار داده و به آن ها اذن داده در این دنیا با ما بنشینند، ما را شفاعت کنند و خیلی لطیف این است که خدای متعال محبت در وجود ایشان قرار داده. محبتی که خدای متعال در وجود معصوم نسبت به ما قرار داده محبتی استثنایی است. لطیف ترین محبتی که در این دنیا قابل مشاهده است محبت پدر و مادر به فرزند است که محبت خدا در آن جلوه کرده. هیچ محبتی به اندازه محبت امام معصوم نیست و همه محبت ها در مقابل او ناچیز به حساب می آید. وقتی مادر به فرزندش خدمت می کند هیچ توقعی ندارد؛ نیمه شب از خواب شیرین خودش می گذرد اما این کار برای مزد نیست. خداوند به او محبت داده به همین دلیل این کار را می کند. لذا خدا نیز پاداش بزرگی به او می دهد. زیرا در واقع محبت خدا در قلبش قرار داده شده و خدای متعال نیز مزدش را هم در این دنیا به او می دهد و هم در آخرت. محبت معصوم به ما از محبت مادر به فرزند، پدر به فرزند لطیف تر است امام رضا علیه السلام در روایتی فرمود: محبت معصوم به ما از محبت مادر و پدر به فرزند لطیف تر است. امام مثل پدر و مادر مهربان و برادر همزاد است. همه محبت ها به نحو کامل در امام وجود دارد. از همه معصومین نقل شده که امیرالمومنین و وجود مقدس رسول خاتم(ص) دو پدر این امت اند.

در روایتی اصبغ ابن نباته نقل می کند: در آخرین روزهای عمر حضرت علی(ع) به پشت خانه ایشان رفتیم تا با ایشان دیدار کنیم. امام مجتبی(ع) فرمودند: بروید... حال امیرالمومنین(ع) خوب نیست. همه رفتند اما من ایستادم. مدتی گذشت. امام مجتبی(ع) آمدند. فرمودند: مگر نگفتم بروید؟ گفتم: دلم برای حضرت تنگ شده، نمی توانم بروم. حضرت اجازه گرفتند و من به محضر امیرالمومنین رفتم. خدمت حضرت عرض کردم: آقا در این لحظات جملاتی بفرمایید. حضرت فرمودند: همین حالتی را که تو نسبت به من داری من در محضر رسول الله(ص) داشتم. همین گونه که من دست تو را در دست خودم گرفتم، حضرت دست من را در دست خودش گرفته بود. به من فرمود: علی جان! به منبر برو... از قول من بگو: خدای متعال لعن کند آن کسی که عاق والدین باشد. لعنت خدا بر آن کسی که از مولای خودش فرار بکند. لعنت خدا بر آن کسی که مزد اجیر را ندهد. حضرت در ادامه فرمودند: مردم گفتند: معنای این جملات چیست؟ گفتم: از حضرت بپرسم. (این طور نبود که امیرالمومنین(ع) نمی دانستند، بلکه سبقت بر نبی اکرم نمی گرفتند. این فرق امیرالمومنین(ع) با بقیه بود. حضرت تا زمانی که پیامبر زنده بودند هیچ گاه از ایشان سبقت نمی گرفتند. مگر زمانی که حضرت سوالی کنند و ایشان جواب دهند. اما اهل سنت موافقات عمر دارند؛ به این معنا که می گویند: اینجا دومی با نبی اکرم اختلاف پیدا کرده و آیه طبق نظر دومی نازل شده. بنابراین آن ها نه تنها سبقت می گرفتند رأی مخالف هم ابراز می کردند.) حضرت به محضر نبی اکرم آمدند : یا رسول الله(ص) مردم می خواهند بدانند معنای این جملات چیست؟ پیامبر(ص) فرمودند: علی جان! من و تو دو پدر این امت هستیم. لعنت خدا بر آن کسی که عاق من و تو باشد. من و تو مولای این مردم هستیم، لعنت خدا بر ان کسی که از ما فرار کند. اگر از ما فرار کرد دیگر رحمت خدا را نمی بیند. (معنای لعنت از رحمت خدا دور ماندن است.) لعنت خدا بر آن کسی که مزد اجیر را ندهد. ما برای این مردم کار کردیم، خداوند برای ما مزدی قرار داده،«قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى»‏(شوری/23)، مودتی که خدا به عنوان مزد نبی اکرم قرار داده در واقع مزد خودمان است. «قُلْ ما سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُم»(سبا/47).

**بهشت فرع بر امام**

بنابراین امام(ع) آن نعمت حقیقی است که خدا فرستاده. انسان باید امام را بشناسد، اگر کسی امام را فقط در قامت جسم دید از این نعمت محروم می شود. گاهی انسان گردن فرازی می کند و خود را هم سنگ امام می بیند. اگر شخص امام را در حد جسمش ببیند، نمی تواند زیربار برود. ولی اگر انسان امام را دید، آن اسم اعظم الهی، که همه عالم را پر کرده، «وَ بِعَظَمَتِكَ‏ الَّتِي‏ مَلَأْتَ كُلَّ شَيْ‏ءٍ»(دعای کمیل)، به هر طرف نگاه کرد، دید که همه عالم به اذن خدا جلوه جلال امیرالمومنین(ع) و رسول خاتم(ص) است و دید همه ارزاق مادی ومعنوی که به کائنات می رسد به برکت این دو است «بیمنه رزق الوراء»( زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص: 423 –دعای العدیله الکبیره)، آن وقت می فهمد که این چه نعمتی است. حتی بهشت هم فرع بر امام است.

در روایاتی از نبی اکرم(ص) است که خدای متعال بهشت را از نور سیدالشهداء(ع) آفریده. ایشان به عمویشان عباس فرمودند: سیدالشهداء از بهشت بهتر است. در بهشتی که سراسر نور است و هیچ ظلمتی آنجا نیست؛ خوردن و آشامیدنش حتی نکاح و ازدواجش غفلت نمی آورد، گاهی برای بهشتیان متناسب با مقامشان (سالی یک بار، هفته ای یک بار، هفتصدسال یک بار) یک تجلی از امام حسین(ع) می شود و غرق آن لذت اند. همه لذت ها یک طرف آن لذت یک طرف... مترصد می مانند، منتظرند، تا هفتصد سال دیگر بگذرد و یک بار دیگر جلوه جمال سیدالشهداء را ببینند. امام معصوم این گونه است، نعیم حقیقی اوست. اگر کسی امام(ع) را شناخت، می فهمد همه نعمت های بهشت چیزی به حساب نمی آیند. آنهایی که یک جلوه از امیرالمؤمنین را دیده بودند، امیرالمؤمنین را با کائنات عوض نمی کردند. اگر به سلمان بگویید: یک لحظه همراهی امیرالمومنین را با همه عالم عوض کند حاضر نیست. لذا این ها مزدشان همین است. به بهشت هم که می روند«أَنْتَ‏ أَمَامِي‏ فِي‏ الْجَنَّة»( بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏45، ص: 22)، بهشتشان یک بهشت دیگریست. به علاوه همه مقاماتی که انسان درک می کند نسبت به آن مقاماتی که با امام می شود به آن رسید، مقامی نیست. در روایات هست که در روز قیامت شهدا (همه آن ها «أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ اند»(آل عمران/169)، حیات دائمی دارند) حتی شهدای کربلا به مقام حضرت قمر بنی هاشم(س) غبطه می خورند. روز قیامت وقتی پرده کنار می رود همه شهدا می فهمند، حبیب هم می فهمد آن کسی که از نعمت امام حسین(ع) بهره برده، حضرت ا بالفضل بوده. نعمت ولایت این گونه است. والا خوردن و خوابیدن و پوشیدن که عده ای منظور از نعیم را آن می دانند که در دنیا هم هست، کفار هم دارند، زیر چتر شیطان هم اتفاق می افتد. بعد هم این خوردن و پوشیدن تبدیل به عذاب جهنم می شود. به همین دلیل امام رضا فرمود نعیم حقیقی ولایت است. این نعمت را کفران نکنید، اگر این نعمت را جوابش را دادید؛ دیگر نعمت ها را هم جوابش را داده اید.

**رهایی انسان ولایت پذیر از سؤال و جواب قیامت**

اگر کسی زیر چتر امیرالمومنین حرکت کرد و کارهایش بر همین اساس بود، دیگر سوال و جواب ندارد. وقتی از او بپرسند چه کار کردی؟ می گوید: از آقایم بپرسید؛ هرکاری که او گفته من انجام داده ام. سوال و جواب وقتی شروع می شود که به شخص بگویند چه کار کردی؟ نتواند بگوید که با نفس خودش راه رفته، آن وقت از او سخت گیری می کنند، از یک لقمه اش هم می پرسند ولی اگر از زیر چتر حضرت امیر همه دنیا را هم یک لقمه کرده باشد از او سوال نمی کنند. به این دلیل که می گویند چه کا رکردی؟ می گوید: خدایا تو ولی فرستادی، به من گفتی دنبال او برو. «وَ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُو»(حشر/7)، ولی اگر این نعمت را کفران کرد، کفران این نعمت می شود جهنم. دیگر لازم نیست او را عقاب کنند. انسان از محیط بهشت که بیرون رفت، آن طرف بهشت جهنم است. «فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَال‏»( نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: 456)، بعد از حق ضلالت است. بنابراین خدا نعمتی که به ما داده نعمت اهل بیت است، نعمت نبی اکرم است. همه نعمت های دیگر شاخ و برگ این نعمت اند. شجره طوبی امیرالمومنین(ع) است، درجات بهشت درجات ولایت است، لذت در بهشت، لذت از ولایت است.

رشته محبتی که خدا به اهل بیت داده قطع نمی شود. رشته های محبت دیگر قطع می شود. محبت مادر که لطیف ترین محبت دنیاست در عالم برزخ کم کم قطع می شود. چون دیگر نیازی به این محبت نیست. ولی محبت معصومین رشته ای است که الی الابد قطع نمی شود «وَ الرَّحْمَةُ الْمَوْصُولَة»( زیارت جامعه کبیره). پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام در آن وانفسای قیامت که همه از هم فرار می کنند ایستاده اند و دست همه را می گیرند. پس نعمت حقیقی که خدا به ما داده این نعمت است و ماه رمضان هم ماه درک این نعمت است. ماه ضیافت خداست یعنی؛ خدا مهمانی می کند، انسان را به شفاعت و معرفت نبی اکرم و امیرالمومنین(ع) می رساند. نعمتی بالاتر از این نیست. لذا اگر کسی این را داشت خیلی سرمایه بزرگی دارد. سعید بن عبد الله به امام صادق عرض کرد: آقا فقیرم. حضرت فرمود: نه. دوباره اصرار کرد. گفتند: می گویم فقیر نیستی دیگر، انقدر نگو. حالا یک معامله می کنیم؛ محبت ما را بده، دنیا را به تو بدهیم. گفت: نه آقا. آن کسی که محبت امام را چشیده بهشت را هم به او بدهند، بدون امام زمان قبول نمی کند. لذا مزدش در بهشت این است که «أَنْتَ‏ أَمَامِي‏ فِي‏ الْجَنَّة».

**راه بهره مندی از ولایت، پاک کردن دل از محبتهای دنیوی**

اگر بخواهیم به این نعمت برسیم. از معرفت، محبت و شفاعت امیرالمومنین بهره مند شویم، (این شفاعت فقط مال آخرت نیست از همین دنیاست، یعنی؛ دست مار ا بگیرد، به وادی توحید و معرفت ببرد. یک جلوه از محبتش اگر در دلی آمد انسان با دنیا بیگانه می شود. از دنیا بزرگتر می شود.) نقطه شروعش این است که انسان با معصوم(ع) همراه بشود، از دنیا یک قدم بردارد، یعنی؛ از دنیا بزرگتر بشود، علاقه به دنیا از دلش بیرون برود، این اولین قدم همراهی با اولیاء خداست. آنهایی که این قدم را بر نمی دارند، نمی توانند همراه امیرالمومنین(ع) باشند و محبت دنیا کار را به جایی می رساند که نسبت به امیرالمومنین(ع) به شک می افتند و با ایشان درگیر می شوند. امیرالمومنین(ع) در خطبه شقشقیه می فرمایند: بعد از 25 سال به خانه ما ریختند و به زور گفتند: تو باید خلیفه شوی. سپس ایشان می فرماید: اگر خدا از علما عهد نگرفته بود که در مقابل مفاسد و مظالم بی تفاوت نباشند، من ریسمان شتر خلافت را به گردنش می انداختم و رها می کردم تا همانطوری که اولی ها دوشیدند آخری ها هم بدوشند. ولی نمی شود، مسئولیت الهی است و ایشان به خلافت برگشتند. حضرت فرمود اگر این تکلیف الهی نبود، حکومت بر شما و دنیای شما در نظر من «أهون‏ من‏ عفطة عنز»( بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏29، ص: 545)، از آب بینی بز بی قیمت تر است. از این بالاتر هم هست امیرالمومنین گاهی می فرماید همه دنیای شما در نظر من مثل یک استخوان خوک در دست یک آدم جذامی است.

ایشان می فرماید: در این 5 سال سه جنگ علیه من به راه انداختند؛ ناکثین، قاسطین و مارقین، آنهایی که بیعت را شکستند مثل طلحه و زبیر، آنهایی که از ابتدا بیعت نکردند مثل معاویه و شام و خوارج که ابتدا بیعت کردند اما بعد، از حضرت جلو افتادند. گفتند: حضرت کافر شده و گناه خود را به گردن امام معصوم انداختند. حضرت می فرماید: آیا این آیه قرآن را نشنیده بودند «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذينَ لا يُريدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لا فَسادا»(قصص/83)، دار آخرت مال آن کسانی است که در زمین قصد برتری جویی و فساد ندارند. این آیه را نفهمیده بودند؟ چرا با من جنگیدند؟ چرا قصد برتری جویی و فساد داشتند؟ حضرت در ادامه می فرماید: بله می دانستند، اما زیور دنیا دل آنها را ربوده بود، اگر کسی دلش مشغول به دنیا شد، هیچ وقت پا به وادی توحید و ولایت نمی تواند بگذارد. فرمود: «حَرَامٌ‏ عَلَى‏ قُلُوبِكُم»( الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏2، ص: 128)‏ خدای متعال بر قلب شما حرام کرده که شیرینی ایمان را بچشید تا این که زاهد در دنیا بشوید، فارغ از دنیا بشوید، آمد و شد دنیا دل شما را نبرد؛ نه با آمدنش خوشحال بشوید، نه با رفتنش غصه بخورید. اگر چنین شدید در این دنیا می توانید خدارا پیدا بکنید. می توانید به آن نعیم حقیقی راه پیدا بکنید. پس اگر بخواهیم به آن نعیم حقیقی راه پیدا کنیم قدم اولش بزرگتر شدن از دنیاست. آنهایی که با امیرالمومنین همراه می شدند مثل مالک اشتر، سلمان، عمارها خونشان را جلوی امیرالمومنین(ع) می دادند. اینها از دنیا بزرگتر شده بودند آنان که در فتنه عاشورا خودشان را به امام حسین رساندند و آن فضای تاریک نتوانست آنها را از امام حسین جدا کند و خونشان را جلوی روی حضرت دادند.( نه مثل توابین پشت حضرت بروند و خون خواهی کنند.) اینها از دنیا بزرگتر شده بودند.

یک جمله عجیبی زهیر دارد، نشان می دهد چرا زهیر با آن که چند روزی بیش تر نیست با امام حسین(ع) گره خورده فرمانده لشکر امام حسین شده است. در یک منزلی حضرت به اصحابشان فرمودند: اخبار کوفه به شما می رسد، همان طور که میدانید اوضاع عوض شده. هرکس می خواهد برگردد. من مسیرم را ادامه می دهم زیرا من تکلیفی دارم. زهیر روکرد به اصحاب و گفت: اجازه می دهید من از طرف شما یک جمله به سیدالشهداء(ع) عرض کنم. اجازه دادند. فرمود: یا ابا عبدالله اگر عیش دنیا جاودانه بود (نکته ای که در این جا هست این است که خوشی دنیا توام با تلخی است؛ بیماری دارد، فقر دارد، بی آبرویی دارد، هر مؤمنی ممکن است به خاطر امتحان هم شده خدا آبرویش را بریزد. به تعبیر امیرالمؤمنین(ع) دنیا پیچیده در بلاست«دَارٌ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَة»( نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: 348)) ما شهادت در رکاب شما را به این خوشی ترجیح می دادیم.

اول قدم همراهی با امام این است که از دنیا بزرگتر بشویم، همت کنیم و یک قدم برداریم. امیرالمومنین(ع) در نهج البلاغه گاهی تعابیر تندی دارند «أَ لَاحُرٌّ يَدَعُ هَذِهِ اللُّمَاظَةَ لِأَهْلِهَا»( نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: 556)، می فرمایند: یک آدم آزاده پیدا نمی شود این ته مانده کاسه را برای اهلش بگذارد، همه دنیا با وسعتش در نگاه امیرالمؤمنین یک لماظه است که دیگران آمده اند خورده اند. بعضی ها خیلی پلشت می خورند، به گونه ای ظرف را آلوده می کنند که انسان دیگر رغبت نمی کند به این ظرف نگاه کند. فرمود: دیگران دنیا را پلشت خوردند، باقی مانده اش را برای شما گذاشته اند. یک آزاده نیست که از این لماظه دنیا برخیزد، سرش را از این آخور دنیا بیرون آورد تا درهای عالم غیب به روی او باز شود.

در خطبه سی و دوم حضرت مردم را چهار دسته می کنند؛ ذیل دسته چهارم که اهل نجات اند می گویند: اگر می خواهید مثل اینها شوید و جزء دسته های قبلی نباشید (نکته قابل توجه این است که امیرالمومنین(ع) حسابشان جدا است، حضرت وقتی شخصی به قصد رشوه نیمه شب طعامی برایشان آورد. حضرت به او گفتند: مادرت به عزایت بنشیند، می خواهی من را بخری؟سپس فرمودند: «لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ‏ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَى أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ لَمَا فَعَلْتُه»( نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: 347)، اگر همه هفت اقلیم و آنچه در آن است به من بدهند، بگویند به اندازه گرفتن یک پوست جو به ناحق از دهن یک مورچه با خدا مخالفت کن، نخواهم کرد. این شأن خود حضرت امیر است) باید این گونه باشید: « فَلْتَكُنِ‏ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِكُمْ أَصْغَرَ مِنْ حُثَالَةِ الْقَرَظِ وَ قُرَاضَةِ الْجَلَم‏»( نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: 76)، دنیا در نظرتان از حثاله قرظ(تفاله بوته ای که آبش را گرفته اند ) و قراضه جلم (ریز قیچی های پشم گوسفند که چیده شده و به درد نمی خورد)خوارتر باشد. فرمود: دنیا در نظر شما از این باید کوچکتر باشد. اگر دنیا در چشمتان بزرگ بود، دیگر نمی توانید عظمت ها را ببینید. انسان وقتی روی زمین راه می رود یک دیوار جلوی او را می گیرد ولی وقتی سوار هواپیما می شود یک شهر بزرگ به اندازه یک قوطی کبریت می شود اگر دنیا در چشم انسان کوچک نشد، نمی تواند عظمت الهی را ببیند«عَظُمَ‏ الْخَالِقُ‏ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِم‏»( نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: 303).

**لقاءالله ثمره ترک محبت دنیا**

بنابراین اول قدم در همراهی اولیاء خدا این است که انسان یک قدم با امیرالمومنین بردارد. از دنیا بزرگتر بشود. چشمش باز شود. اگر کسی این قدم را با امیرالمومنین برداشت، آن وقت درهای عالم غیب به روی او باز می شود. کم کم اشتیاق های بزرگتر در وجودش می آید، گاهی از این هم بالاتر می رود اگر انسان بهشت را ببیند دیگر محال است به دنیا برگردد، اگر برگردد دنیا برایش زندان می شود. امیرالمومنین فرمود: متقین و شیعیان من، چون چشمشان به بهشت افتاده، اگر خدای متعال نگهشان ندارد یک ثانیه در دنیا نمی مانند « هم‏ و الجنة كمن رآها، فهم فيها منعمون‏‏»( نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: 743)، بهشت را دیده اند چگونه می توانند در این دنیا بمانند، خوف جهنم بی قرارشان می کند، می گویند زودتر برویم اینجا ممکن است انسان جهنمی بشود. اگر شخص یک قدم با امیرالمومنین بیاید بهشت را نشانش می دهند. قرار در دنیا از او گرفته می شود. اگر کمی بالاتر رفت مقامات بالاتر را به او نشان می دهند «قراری لا یقر دون لقائک»( مناجات خمسه عشر)، انسان به کمتر از لقاء خدا قرار نمی تواند پیدا کند. نباید در دنیا قرار بگیریم، نباید دوستانمان را در دنیا قرار بدهیم. ما برای زن و فرزندمان مان دنیایی درست می کنیم؛ کفش، کلاه، لباس، خانه، مدرسه، این حد ما نیست.

اگر کسی با امیرالمومنین حرکت کرد بهشت را نشانش می دهند. اگر کمی بیشتر با امیرالمومنین همراه شد، حجاب بهشت را کنار می زنند و مقام رضوان را نشانش می دهند «بِكُمْ‏ يُسْلَكُ‏ إِلَى‏ الرِّضْوَان»( زیارت جامعه کبیره). اصحاب سیدالشهدا روز عاشورا تیزی شمشیر را نمی فهمیدند، زمانی که حضرت قطعه قطعه شده بودند یاران را صدا زدند، به خود جنبیدند که آقا اجازه می دهی بلند شویم، شب عاشورا می گویند اگر هفتاد بار ما را بکشند، بسوزاند و خاکسترمان را به باد بدهند دوباره زنده شویم دست از تو بر نمی داریم. روز عاشورا سپر سیدالشهداء می شوند تا حضرت نماز بخواند. دلیل همه این ها این است که یک چیزی از سیدالشهداء دیدند. وقتی پا روی دنیا گذاشتند، با امام حسین ماندند. شب عاشورا حضرت صحنه را برایشان آماده کرد؛ گفت بروید عذرتان را قبول کردم، وفایتان را قبول دارم «فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْفَى وَ لَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي وَ لَا أَهْلَ بَيْتٍ أَبَرَّ وَ لَا أَوْصَلَ‏ مِنْ‏ أَهْلِ‏ بَيْتِي‏»( الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج‏2، ص: 91)، بمانید شهید می شوید، من هم شهید می شوم. شما باشید یا نباشید فرق نمی کند. وقتی ماندند، حضرت مقاماتشان را به آنها نشان داد. مقامشان قرب سیدالشهداء بود. در واقع حضرت آن جلوه حقیقی خودش را به آنها نشان داد و آن ها بی قرار شدند. تا به آنجا نرسند قرار پیدا نمی کنند«قراری لا یقر دون لقائک». لقاء الله برای ما یعنی لقاء خدای متعال در اسم اعظمش که کنه امیرالمومنین است. اگر کسی به بهشت رفت، حجاب کنار رفت؛ باطن نبی اکرم را دید، این می شود بالاترین لذت.

**رمضان و شب قدر فرصت رسیدن به محبت خدا و اهل بیت**

 اگرکسی بخواهد دراین ماه رشد کند باید از دنیا بزرگتر بشود«سَيِّدِي أَخْرِجْ‏ حُبَ‏ الدُّنْيَا مِنْ قَلْبِي‏»( دعای سحر در ماه رمضان)، وقتی این محبت رفت آن وقت «وَ اجْمَعْ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْمُصْطَفَى وَ آلِهِ خِيَرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم‏»( دعای سحر در ماه رمضان)، و آن وقت هست که«وَ انْقُلْنِي إِلَى دَرَجَةِ التَّوْبَةِ إِلَيْك‏»( دعای سحر در ماه رمضان)، رو به خدا می آورد، تائب می شود و به دنیا پشت می کند. تائب الی الله می شود. ما باید به مقام محبت برسیم، به اخلاص در محبت برسیم؛ فقط خدا و اولیاء خدا را دوست بداریم. حتی بهشت را هم به خاطر این که رحمت خداست دوست بداریم، نه اینکه دنیارا دوست بداریم. دنیا که اصلادر عالم با عظمت الهی به حساب نمی آید. این وسعت ها در انتظار ماست، اما ما به این کوچک ها مشغول شدیم. فصل رسیدن به این ها ماه رمضان است که درهای بهشت ، قرآن ، ولایت و توحید باز است. قلبش شب قدر است؛ شب رسیدن به محبت خدا و ولایت امیرالمومنین(ع). انسان باید یک قدم بردارد و به محیط ولایت امیرالمومنین(ع) وارد شود. باید محبتمان به امیرالمومنین(ع) ناب شود. نبی اکرم(ص) فرمود: مؤمن آن کسی است که من را از اهل و عیال از همه کس بیشتر دوست بدارد. این محبت کارگشاست. شب قدر شب رسیدن به گوهر محبت است. همه چیز در این محبت است. اگر محبت امیرالمومنین(ع) در دل آدم بیاید«حبّ‏ عليّ‏ حسنة لا يضر»( منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة (خوئى)، ج‏6، ص: 182)، وادی ایمن است. اگر محبت امیرالمومنین آمد هیچ خطری تهدیدتان نمی کند. و اولین قدم رسیدن به این محبت از دنیا بزرگتر شدن است. بعد از آن از بهشت بزرگتر شدن است. کسی که از بهشت بزرگتر شد حقیقت محبت معصوم را به او می دهند و در محبت گداخته می شود. به مقام محبت و اخلاص در توحید می رسد. راه رسیدن به این یک عمر دویدن است. اگر انسان از تمام لحظات زندگی اش را خوب استفاده کند، این اول راه است. کسانی که عمرشان را تلف کردند«فَقَدْ أَفْنَيْتُ‏ بِالتَّسِّوِيفِ‏ وَ الْآمَالِ عُمُرِي‏»( دعای سحر در ماه رمضان)، با امروز و فردا کردن ها عمر را به باد دادند، باید دعا کنند خدا محبت دنیا را از دلشان بردارد. رجوعی به حضرت حق داشته باشند، آن وقت می توانند به حال خود گریه کنند. گریه، خیلی راه گشاست«وَ سِلَاحُهُ‏ الْبُكَاء»( دعای کمیل)،اسلحه انسان گریه است. اینها در دنیا مثل است. خدا مثل گذاشته. طفل همین که گریه می کند، نه فقط محبت پدر و مادر بلکه محبت همه تحریک می شود.«وَ أَعِنِّي بِالْبُكَاءِ عَلَى‏ نَفْسِي»( دعای سحر در ماه رمضان)‏، خدایا من را کمک کن بر خودم گریه کنم. زیرا ما همه سرمایه را به باد دادیم. انسان صبح که می شود می بیند اسکناس ها را آتش زده برای این که یک شمع روشن کند. ما این گونه عمر را تلف می کنیم«فَقَدْ أَفْنَيْتُ‏ بِالتَّسِّوِيفِ‏ وَ الْآمَالِ عُمُرِي‏»، لحظه های عمر بی نهایت قیمت دارد.

**امید به خدا و شفاعت ائمه سرمایه انسان های بدون عمل در شب قدر**

آنهایی که عمرشان را استفاده کردند در شب قدر درها به رویشان باز می شود. آنهایی که قدم برنداشتند دو کار باید انجام بدهند؛ یکی این که سرمایه امشبتان امید به فضل خدا باشد. درهای فضل خدا همه را می گیرد. فضل به این معناست که وقتی سحره فرعون می رفتند با موسای کلیم بجنگند ، یک لحظه خدا دلشان را گرفت، آن گاه مؤمن شدند. فرعون گفت: به دارتان می زنم. گفتند: بزن. در دعای عرفه هست؛ خدایا ما که قصد جنگ با تو نداریم، سحره آمدند با تو بجنگند گرفتیشان، خدایا ما گناهمان جنگ با تو نبود، شیطنت نفس بود، تو را قبول داشتیم. زمین خوردگی های ما جنگ با تو نیست.

به خدا امیدوار باشید. فرمود«كُنْ‏ لِمَا لَاتَرْجُو أَرْجى‏ مِنْكَ لِمَا تَرْجُو»( كافي (ط - دار الحديث)، ج‏9، ص: 556)، آن جایی که امیدت قطع می شود امیدوار به خدا باش. موسای کلیم می رفت آتش بیاورد، پیغمبر شد. به فضل خدا امیدوار باشیم. فرمود: هیچ کسی به هیچ خیری نرسید الا با امید به فضل خدا. دستگاه خدا و رحمتش بی نهایت وسیع است. در دعای ابوحمزه چندین بار تکرار شده خدایا مرا ببخش. درست است که گناهان من بزرگ است (عظمت گناهان در دعای ابوحمزه توضیح داده می شود) ولی«وَ مَا خَطَرِي هَبْنِي‏»( دعای ابوحمزه ثمالی) خودم و گناهم در دستگاه تو اصلا چیزی به حساب نمی آییم. امید به فضل خدا داشته باشید دلتان را بگیرد کار تمام است. یک تصرف در دل انسان بکند، محبت دنیا بیرون رود، محبت امیرالمومنین جایگزینش می شود و انسان عرشی می شود.

شب قدر شب این فیض های خداست، این که در این شب گفته اند بیدار باشید حتی یک لحظه هم نخوابید چون شاید در همان یک لحظه یک خبری بود. من در دوره جوانی در مجلسی بودم که اهل دل در آن جا جمع بودند. استاد بزرگوار ما پایان مجلس گفت «أُفٍّ لَكُمْ وَ لِما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَ فَلا تَعْقِلُون»(انبیاء/67)، دنبال چه کسی هستید؟ یک لحظه دلم پیش رفیقم رفت. استاد گفت: خیر تا نزدیکت آمد و رفت. این گونه است یک لحظه غفلت. حضرت به مرحوم بافقی وعده داده بودند در راه کربلا که به ایران می آمدند در قم و نیشابور من را می بینی. در قم حضرت را زیارت نکرد نیشابور وقتی ایشان را دید گفت: آقا به ما وعده قم دادید فرمود: آمدیم در حرم حضرت معصومه یک کسی از شما مسئله پرسیده بود مشغول بودید ما هم رفتیم. شب قدر یعنی همه لحظاتش یک لحظه است؛ انسان را برق می گیرد. اگر گرفت تمام است. عالمتان عوض می شود. وقتی هواپیما راه می رود یک لحظه پرواز می کند آن لحظه پرواز اگر خواب بودید کار تمام است. شب قدر از این شب هاست یک لحظه اش انسان را بگیرد کار تمام است.«وَ بَرَقَ‏ لَهُ‏ لَامِعٌ كَثِيرُ الْبَرْق»( نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: 337)، یک جلوه از امیرالمومنین در شب قدر در دل کسی بیاید کارش تمام است ، بار عمرش بسته می شود، باب گناه به روی او بسته می شود، لذت عبادت در ذائقه اش می آید شب قدر چنین شبی است.

به فضل خدا امیدوار باشید حتی اگر عمل ندارید. در مسجدالنبی به حضرت عرض کرد یا رسول الله(ص)«مَتَى‏ تَقُومُ‏ السَّاعَةُ»( منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة (خوئى)، ج‏8، ص: 114)، قیامت کی برپا می شود؟ حضرت بعد از اتمام نماز به جمعیت گفتند چه کسی سؤال کرد قیامت کی بر پا می شود مرد اعرابی گفت: آقا، من. حضرت به او گفتند چه آماده کرده ای؟ گفت: آقا، من زیاد اهل نماز و روزه نیستم واجبات را می خوانم، ناتوانم اما شما را دوست دارم. حضرت جمله ای گفتند که انس می گوید مسلمان ها هیچ روز آنقدر خوشحال نشده بودند، حضرت فرمود:«الْمَرْءُ مَعَ‏ مَنْ‏ أَحَب‏»( كافي (ط - دار الحديث)، ج‏3، ص: 328)، از من جدا نیستی، اگر تو من را دوست داری من نیز تو را دوست دارم. به محبت امیرالمومنین امیدوار باشیم تا خدا به خاطر این محبت یک چیزی به ما بدهد. شب قدر حسن ظن بالله داشته باشیم. اگر کسی به ما بدی کرده باشد سراغمان بیاید او را می بخشیم. گاهی انسان از او راضی هم می شود. خدای متعال سریع الرضاست یعنی زود راضی می شود، نه این که می بخشد، سریع الرضاست. پس حسن ظن به خدای متعال سرمایه شب قدر است. آن هایی که کار نکردند، امید بالله داشته باشند. در روایت دارد روز قیامت به یک عده ای زحمت کشیدند می دهند یک عده ای هم کار نکردند مثل آنها را به ایشان می دهند. می گویند: خدایا چرا به این ها مقاماتی مثل ما دادید می فرماید اینها دعا کردند به آنها دادیم. در شب قدر مردانه از خدا بخواهید.

دوم این که مطلبی است که قرآن یاد داده؛ برادرهای یوسف خطایی کردند آمدند محضر پدر «يا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا»(یوسف/97)، فرمود «سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُم»(یوسف/98) سحر جمعه دستهایش را بالابرد، کار تمام شد و خدا این گناه با عظمت را بخشید. در شب قدر در خانه امام زمان برویم بگوییم در این سحر استغفرلنا، این سرمایه ماست.

آنهایی که پدر و مادر دارند، خودشان را روی پای پدر و مادرشان بیاندازند بگویند یک دعایی برای ما بکن. از همه مهمتر در سحر قدر به محضر امام زمان برویم، آقا شما پدر ما هستید. امام به منزله پدر است والد است به تعبیر امام رضا(ع) والد شفیق است. برویم خودمان را روی پای امام زمان بیاندازیم، بگوییم ما کاری نکردیم شما دست هایت را به خاطر ما بالا ببر. آن وقت ببینید اگر امام زمان یک نفس برای همه عالم خرج کند بار همه عالم برداشته می شود. یک نفس امام زمان برای ما خرج کند آن یک نفس کار را تمام می کند.

ما که جز بار گناه چیز دیگری روی دوشمان نیست؛ ما گمان میکنیم گناه یعنی فحشا، دروغ ولی یک چیزهای بدتری هم هست. خیلی از ما آلوده به دنیا، شرک و غیر خداییم. از غیر خدا می ترسیم و به غیر خدا امیدواریم.

بنابراین شب قدر کار ما این است؛ از آن طرف محبت امام هست، از این طرف هم ما باید به محبت امام برسیم. این محبت همه سرمایه ما در همه عوالم است. شبش هم شب قدر است. راهش هم این است که به خدا امیدوار باشیم، در خانه ولیش برویم و التماس کنیم. این که می گویند قرآن را بگذار بالای سرت ائمه را شفیع قرار بده یعنی؛ خدایا ما دستمان خالی است این دو سرمایه ای که پیغمبرت آورده که یکی اهل بیت اند، یکی قرآن. ما این دو شفیع را آوردیم.

**فاطمه زهرا(س)، قدر حقیقی**

شب قدر، انشاء الله به قدر حقیقی که محبت امام است برسید. انشاء الله یک جلوه ای از قدر حقیقی که معرفت صدیقه طاهره است به قلبتان بیاید. فرمود لیله القدر فاطمه زهراست. هر کسی او را بشناسد به شب قدر رسیده. البته فرمود که دست کسی هم به او نمی رسد. تجلیات حضرت زهرا من وراء حجاب امام زمان است، یک جلوه ای از حضرت زهرا به واسطه امام زمان در شب قدر به قلب ما بتابد، یک گردی از شب قدر حقیقی عالم که حضرت زهراست به وجود ما بنشیند بار عمرمان بسته می شود. تلقی من این است روایتی که فرمود خدا اسم اورا فاطمه گذاشته چون همه خلق از معرفت او بریدند؛ می خواهد بگوید دنبال حضرت زهرا باشید ولی معرفت حضرت زهرا من وراء حجاب می رسد. یک جلوه ای از محبت و معرفت حضرت زهرا، از تجلیات امام زمان امشب به کسی برسد انشاء الله بار همه عمرش بسته می شود، در واقع شب قدر یعنی همین.

گریز و روضه :

یکی یکی می‌آمدند با مولا وداع می‌کردند یکی از کسانی که آمد اصبغ بن نباته است. اصبغ بن نباته از شرطة الخمیس است؛ یعنی از اصحاب سِرِّ آقاست؛ یعنی از افرادی که مورد اعتماد آقاست. شرطه الخمیس به کسانی می‌گویند که تا پای خون‌شان با امیرالمؤمنین بیعت کرده بودند.

اصبغ پشت در نشسته بود، اشک می‌ریخت. امام حسن گفت: چرا نمی‌روی؟ بابام علی، حالش خوب نیست. عرضه داشت: هر چه می‌خواهم بروم زانوهایم یاری نمی‌کند هر چه می‌خواهم بروم این پا مرا نمی‌کشاند، کجا بروم؟! درِ خانه‌ی علی را رها کنم؟! من که شب و روز با علی بودم.

[اصبغ در نخلستان‌ها دنبال علی می‌آمد. آقا برمی‌گشت می‌فرمود: کجا می‌آیی؟ می‌گفت: آقا، دورت بگردم، بگذار دنبال‌تان بیایم، می‌ترسم به شما ضربه بزنند مولا می‌فرمود: خیالت راحت باشد.

گاهی می‌آمد می‌دید علی سر در چاه کرده. آقا چه می‌‌کنی؟ چه می‌گویی؟ مگر چاه صدای شما را می‌شنود؟ می‌فرمود: اصبغ درون این سینه درد است. با که بگویم؟ می‌روم با چاه سخن بگویم که این سینه را خالی کنم.

اصبغ کنار چاه با امیرالمؤمنین بود، زمانی که مولا درد دل می‌کرد. اصبغ در نخلستان‌ها در نماز شب با علی بود. مگر طاقت می‌آورد؟!]

اصبغ گفت: اجازه بده یک بار دیگر آقا و مولایم را ببینم. اجازه گرفت وارد شد. می‌گوید: وارد شدم، دیدم آقا یک دستمال زری به پیشانی بسته، رنگ آقا زرد است اما رنگ آقا از رنگ دستمال زردتر است. آقا به بالشتی تکیه کرده بود همین که وارد شد، نتوانست طاقت بیاورد، خودش را روی پاهای آقا انداخت. مولای من! آقای من! آقا چشمانش را باز کرد. شاید فرموده باشد: اصبغ، زینبم صدایت را می‌شنود. اصبغ، زینبم به اندازه‌ی کافی امروز درد دارد. اصبغ صدایت را آرام‌تر کن.

اصبغ سئوال کرد: چه شده؟ فرمود: دیگر برای علی گریه نکن، علی از این دردها و سختی‌ها راحت شد. گفت: آقا، می‌دانم شما راحت شدی اما من برای غریبی خودم گریه می‌کنم. من برای بی مولایی خودم گریه می‌کنم. مولا، دیدی قَدرت را ندانستیم دیدی توجه نکردیم. دیدی جایگاه شما را نشناختند.

یا امیرالمؤمنین، یا علی بن ابی طالب! امشب جلوی چشم بچه‌ها نفس علی به شماره افتاده، اشک در چشمان زینب حلقه زده، امیرالمؤمنین یک وقت چشمش را به در اتاق دوخت؛ جبرئیل، خوش آمدی. عزرائیل خوش آمدی. حبیبم رسول الله، خوش آمدی. جلوی چشمه بچه‌ها نفس علی حبس شد و ضربان قلب دیگر نزد!

یک طرف امام حسن، یک طرف امام حسین، یک طرف زینب، یک طرف ام‌ کلثوم. در میان اندوه بچه‌ها، با تک، تک آن‌ها صحبت کرد؛ با عباسش، با حسینش، با زینبش.

اما یک وقت نفَس‌های علی به شماره افتاد. چشم‌ها به گودی رفت. چشم‌هایش را به در اتاق دوخت، صدا زد: و علیکم السّلام یا رسل ربی؛ ای فرستاده، خوش آمدی. جبرئیل، خوش آمدی. یا رسول الله، خوش آمدی. بعد شروع کرد به قرآن خواندن: اِنَّ الله مَعَ الَّذین اتَّقَوْا وَ الَّذینَ هُمْ مُحْسِنُون. آخرین کلامی که از زبان امیرالمؤمنین خارج شد این آیه‌ی قرآن بود. یک وقت ضربان قلب علی ایستاد. صدای شیون از درون خانه بلند شد: وامحمداه، وا علیّاه.

یا امیرالمؤمنین، یا اباالحسن، بچه‌هایت را در کنار قبرت نشستند، صعصه روضه خواند و آن‌ها گریه کردند، بدنت را داخل خاک گذاشتند. اما قببان آن آقایی که داخل قبرِ بابا، خودش روضه خواند و گریه کرد. خودش داخل قبر رفت و گفت: بابای خوبم، سر در بدن نداری تا صورتت را رو به قبله بگذارم، [این‌ها زبان حال است که من می‌گویم] بابا خوبم، تشنه به شهادت رسیدی. گفت و گفت این‌ها را سیدالساجدین داخل قبر بابا خواند.

علی بن موسی الرضا فرمود: جدّم علی بن الحسین آمد بدن پدر بزرگوارش را به خاک سپرد، فرمود: بابای خوبم، تا زنده‌ام یادم نمی‌رود با لب تشنه تو را کشتند.

می‌دانید امام حسین ع صورت نداشت، سر نداشت، خم شد لب‌ها را به رگ‌های بریده‌ی بابا گذاشت.

هر کجا نشسته‌ای سه مرتبه بگو: یا حسین.